



## درس‌هایی از نهج البلاغه

خطبه ۲۳۴ (قاصعه)

قسمت اول

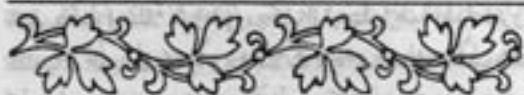
# نکوهش عصبیت وبرتری نژادی

آیه الله العظمی منتظری

﴿۲۳۴﴾ وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
 وَبِالنَّاسِ مِنْ قَبِيٍّ فِذِهِ الْغُظْبَةُ بِالنَّاصِعَةِ ، وَ  
 هِيَ نَضَمٌ دَمٌ اِبْلِيسَ - لَعَنَهُ اللهُ - عَلَى اسْتِكْبَارِهِ وَزُكْرِهِ  
 الْجُبُودِ لِادَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَانَّهُ اَوَّلُ اَنْطَهَرَ الْعَصْبِيَّةَ  
 وَبَعِثَ الْيَسِيَّةَ ، وَتَحَدَّرَ النَّاسُ مِنْ سُلُوكِ طَرِيقَتِهِ :  
 اَتَمَّذَّيْتَهُ الَّذِي لَيْسَ الْعِزَّ وَالْاَكْبَرِيَّةَ ، وَاخْتَارَ مَا لَيْسَ  
 دُونَ خَلْقِهِ ، وَجَعَلَ مَا حَيْثُ وَجَرَ مَا عَلَى غَيْرِهِ ، وَاسْتَظَفَا مَا لَيْسَ بِالْجَلَالِ  
 وَجَعَلَ اللَّفْتَ عَلَى مَنْ تَارَعَ عُرْفُهُمْ مِنْ عِبَادِهِ

موضوع بحث، بررسی و شرح خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه با تفسیر محمد عبده یا خطبه ۲۳۴ با ترجمه فیض الاسلام است. این خطبه را «قاصعه» می نامند و بزرگترین خطبه های نهج البلاغه است همچنانکه نامه حضرت امیر علیه السلام به مالک اشتر بزرگترین نامه آن حضرت می باشد.

مقدمه:



شهر کوفه، شهر مستحادثی بود که از قبایل مختلف عرب تشکیل شده بود و مردم کوفه ملوک الطوائفی و عشایر بودند. شهر کوفه در اصل یک شهر نظامی بوده که به پیشنهاد سعد بن ابی وقاص و بدستور عمر به عنوان پایگاهی نظامی برای ارتش اسلام بنا نهاده شده بود، و چون ارتش اسلام از قبایل گوناگون عرب تشکیل شده بود، لذا شهر کوفه دارای عشایر و قبایل مختلفی بوده است.

قبایل عرب به مسئله قبیله و عشیره و تعصب نسبت به آن، اهمیت زیادی قائل بودند و عشیره در نظرشان مهمتر از هر چیز جلوه داشت. ولذا با هم رقابتهای مطایفه ای داشتند.

گاهی می شد که در اثر یک برخورد بسیار کوچک میان دو فرد از دو قبیله مختلف، جنگی تمام عیار و بمدتی طولانی میان آن دو قبیله بر پا می شد و صدها بلکه هزاران نفر از دو طرف کشته و مجروح می شدند. کافی بود که یک نفر بسوی قبیله ای می رفت و بجه های آن قبیله شترش را رم می دادند یا یک اهانت و بی احترامی نسبت به او روا می داشتند؛ همین باعث می شد که به سوی قبیله خود باز گردد و آنان را به دفاع از قبیله خوبستن فرا خواند و با تحریک افراد قبیله خود، شمشیرهای طرفین به حرکت در بیاید و تا صدسال یا بیشتر جنگ قبیله ای برافروخته باشد و حرث و نسل دو طرف را از بین ببرد.

و چون قبایل مختلف در شهر کوفه سکونت داشتند لذا روحیه افتخار به قبیله و تعصب قبیله ای و عشیره ای، انگیزه ای بود رائج برای جنگ و دعوا و فخر فروشی. حضرت امیر علیه السلام از این فرهنگ به ستوه آمده بود و می خواست این رسم تعصب قبیله ای را بشکند و این روحیه را شکست دهد.

برخی گفته اند که حضرت امیر علیه السلام این خطبه را در حالی خوانده است که سوار بر شتر بوده و در یک میدانی یا جایی که رؤسا و سران قبایل همه جمع بوده اند، این خطبه را در جمع آنان القاء کرده است و در آغاز سخن چون می خواست است که روحیه تعصب قبیله ای را بشکند، لذا مسئله شیطان را مطرح نموده است برای اینکه شیطان نخستین کسی است که روحیه استکبار و تعصب در او ظاهر شد و بر آدم علیه السلام فخر فروخت و در اثر همین استکبار، ملمون و مطرود ازل و ابد از رحمت الهی شد.

حضرت در آغاز سخن، داستان تکبر شیطان و مطرود و منفور شدنش را ذکر می کند، آن وقت بدیگران می فهماند که هر کس چنین روحیه ای داشته باشد به همان راهی می رود که شیطان رفت و همان گامی را بر می دارد که ابلیس برداشت.

وجه تسمیه خطبه به قاصعه



در وجه تسمیه این خطبه به قاصعه، شرح نهج البلاغه، بیش از هفت احتمال داده اند: یکی از وجوه تسمیه این است که می گویند: «قَصْع» در لغت عرب بمعنای «حَقْر» است، پس «قاصعه» یعنی تحقیر کننده. زیرا حضرت در این

خطبه، شیطان را تحقیر کرده و کوچک شمرده است، پس به این اعتبار، خطبه را «قاصعه» نام نهاده‌اند.

وجه دیگر تسمیه را چنین گفته‌اند: قَصْعٌ، به این معنی است که کسی آب را بمکد و بیاشامد و سپس دهانش کف کند، آنگاه کفها را در دهانش بگرداند. شتر اینچنین است که گاهی از اوقات دهانش کف می‌کند و آنگاه کف را دو باره به درون دهانش برمی‌گرداند و چون گفته‌اند که هنگام خطبه خواندن امیرالمؤمنین علیه‌السلام، شتر آن حضرت پیوسته دهانش کف می‌کرده و بعد این کفها را در دهانش برمی‌گردانده است لذا خطبه را قاصعه نامیده‌اند.

یکی دیگر از معانی «قَصْعٌ»، «اَزَالٌ» است. و «قاصعه» بمعنای «زایل کننده» می‌باشد، و این خطبه را به این اعتبار قاصعه می‌نامند، برای اینکه هر شخص با وجدانی آن را بخواند، اگر روحیه تکبر و خودخواهی در او باشد، این روحیه از او سلب می‌شود و خلاصه این خطبه، روحیه خودخواهی و فخرفروشی را از انسان زایل می‌نماید. بهر حال وجوهی برای این تسمیه نقل شده است که ما به همین چند وجه اکتفا کردیم. سید رضی علیه‌الرحمه در توضیح این خطبه چنین می‌گوید:

«الخطبة القاصعة وهي تفضن ذم ابليس على استكباره وركه التجدو لآدم عليه السلام» - خطبه قاصعه در بردارنده مذمت کردن ابلیس است برای اینکه حالت استکباری پیدا کرده بود و بدتسان سجده کردن برای حضرت آدم علیه‌السلام را ترک کرد. ابلیس از ماده «ابلاس» است بمعنای مأیوس بودن از رحمت و چون شیطان از رحمت الهی ناامید شده بود، به این اعتبار، او را ابلیس می‌نامند یعنی مأیوس از رحمت خدا. ابلیس لقب شیطان است و گرنه اسم حقیقی اش «عزازیل» می‌باشد.

می‌گویند. هرگاه قبیله‌ای می‌خواست با قبیله دیگری، در جاهلیت، تفاخر کند و با نزاع نماید، به سراغ عموها و عموزاده‌های خود می‌رفت و آنان را وارد معرکه می‌کرد، و لذا به این اعتبار، عصیّت بمعنای افتخار فروختن و استعانت بوسیله عصبه و قوم و خویشهای پدری است. در هر صورت، برتری نژادی و برتری طایفگی را عصیّت می‌نامند.

شیطان، نخستین کسی بود که نسبت به حضرت آدم، اظهار عصیّت کرد و گفت: تو از خاک کثیف و کدر خلق شده‌ای و من از آتش نورانی خلق شده‌ام، پس من هرگز برای تو کرنش نمی‌کنم! و با اینکه این دستور و امر خدا بود، با این حال شیطان زیر بار نرفت و اطاعت خدا نکرد و از این امر سرپیچی و تمرد نمود و بر آدم فخر فروخت و دنبال غیرت خلاف واقع و باطل رفت. قرآن به چنین حدیث و غیرتی، حبه جاهلیت می‌گوید و آن را غیرت بی‌جا و مربوط به جاهلیت می‌داند.

و این خطبه حضرت امیرسلام الله علیه برای ترساندن و تحویف و انذار مردم است که مبادا راه انحرافی شیطان را بپیمایند و از او پیروی و اطاعت کنند و نسبت به هموعان خود فخرفروشی و حمیت جاهلیت نشان بدهند و خلاصه تعصب و برتری نژادی داشته باشند.

حضرت در آغاز این خطبه چنین می‌فرماید:

«الحمد لله الذي لبس العز والكبرياء».

حمد و ستایش، مخصوص خداوندی است که لباس عزت و بزرگواری را پوشیده است.



## لباس عزت و کبرائی

حضرت در اولین جمله، خدای را چنین حمد و ثنا می‌گوید که هرچه عزت و بزرگواری و بزرگواری و عظمت است، مخصوص او است و در مقابل عزت و عظمت پروردگار، ما هیچ نیستیم و هرچه داریم از او است. لباس و جامه عزت و بزرگواری را خداوند پوشیده است، یعنی همانگونه که لباس، انسان را احاطه می‌کند، عزت و کبرائی نیز به خداوند احاطه دارد و اصلاً خداوند خودش عزت و عظمت است و ذاتش بزرگواری و کبرائی است. و در اینجا تشبیه به لباس شده است، کنایه از احاطه تمام عزت و عظمت به خداوند، و دیگر جانی برای کسی نمی‌ماند که سربلند کند و بر بندگان خدا فخر بفروشد، چرا که اگر عزتی هم داشته باشد از خدا است و اصلاً تمام وجود او در قبضه قدرت الهی است؛ پس یا همین جمله مشخص می‌شود که برتری نژادی، باطل و بدور از حقیقت است.

«واختارها لنفسه دون خلقه وجعلهما جرم وحرماً على غيره».

و این دو صفت را تنها برای خود، نه برای هیچ یک از مخلوقاتش، اختیار کرد و آنها را فریاد و حرام بر غیر خود قرار داد.



## عصیّت و برتری نژادی

سید رضی «ره» در ادامه توضیحش می‌فرماید:

«وانه اول من اظهر العصية ونوع الحية وتحذير الناس من سلوك طريقته» - و همانا ابلیس اولین کسی بود که تعصب قبیله‌ای و نژادی را اظهار کرده و دنبال روی از غیرت دروغین نمود، و این خطبه متضمن ترساندن مردم است از پیروی و دنبال کردن راه شیطان.

تعصب قبیله‌ای و نژادی در این دوران بظاهر متمثل نیز در دنیا رواج دارد. هنوز در آفریقای جنوبی و در آمریکا، سفیدپوستان بر سیاهپوستان تفوق و برتری نژادی نشان می‌دهند و بر آنان فخرفروشی می‌کنند و آنها را مانند برده‌ها می‌انگارند. هنوز هم در اسرائیل حالت تعصب نژادی وجود دارد؛ یهودیان بر این عقیده‌اند که نژاد یهود برتر از تمام نژادها است و همه نژادهای دیگر مانند حیوانات نسبت به آنها می‌باشند و در تلمود یهودیان تعلیماتی وجود دارد که این روحیه را در آنها تزریق می‌نماید و به آنها می‌فهماند که سایر نژادها مانند حیوانات می‌مانند نسبت به آنها و آنها می‌توانند هر نحو استفاده از نژادهای دیگر بنمایند و باید تمام مردم مسخر آنها باشند!!

عصیّت از ماده «عصبه» است. عصبه، قوم و خویشهای پدری انسان را



او مقابله کند و خود را همطرز خداوند قرار دهد.

اصطفی: باب افتعال است از ماده صفا که وقتی به باب افتعال می رود «اصطفی» می شود، آن وقت «ت» را قلب به «ط» می کنیم، اصطفی می گردد. اصطفاء بمعنای انتخاب کردن و برگزیدن است. در قرآن می خوانیم: «ان الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین» - و همانا خداوند برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را، بر تمام جهانیان.

جلال: خداوند دارای صفات جمال و صفات جلال است. صفات جمال همان صفات ثبوتیه است و اما صفات جلال، صفات سلویه است، یعنی صفاتی که نقائص را از خداوند دور می سازد و به عبارت دیگر: صفاتی است که متعلق به قهر و عظمت و بزرگی است، زیرا خداوند چون نقص ندارد و از تمام عیب ها مبرا و منزه است، لذا عظمت و کبریائی، مخصوص او است. انسان چه حق دارد که منیت بفروشد، و فخر فروشی کند و خود را بزرگ بیند در حالی که سر تا پایش پر از عیب و نقص است و حتی وجود و حدوث و بقا اش همه و همه بدست خدا است؟ پس خداوند چون جلال و عظمت دارد و از نقائص منزّه است لذا عزت و کبریائی مخصوص او است و هیچ یکه از بندگانش را در این دو صفت حقیقی نیست.

لعنت: یعنی مطرود بودن از رحمت خداوند.

لازع: از ماده نزع است بمعنای کشیدن. کسی که بخواهد مقداری از عزت و کبریا را به طرف خودش بکشد و برای خودش منبتی قائل شود، خود را همطرز خداوند قرار می دهد، و بی گمان چنین کسی باید مطرود از رحمت الهی باشد. خداوند می خواهد که روحیه خودخواهی و تکبر در هیچ یک از بندگانش نباشد، روی این اصل، فرشتگان را آزمایش کرد و به آنها دستور داد که برای آدم سجده کنند تا معلوم شود این روحیه در ملائکه وجود دارد یا خیر؟ همواره عبد مطیع در مواقع حساس، آزمایش و امتحان می شود تا برای دیگران معلوم شود که واقعاً مطیع است یا خیر؟ خلاصه ملائکه الله از این آزمایش سر بلند بیرون آمدند زیرا این سجود را که در حقیقت سجود و تواضع و کرنش برای خداوند بود، انجام دادند و در برابر آدم کرنش و تواضع کردند و امر خدا را اطاعت نمودند ولی شیطان تکبر ورزید و زیر بار نرفت، پس برای همیشه ملعون و مطرود از درگاه ایزد متان شد.

ادامه دارد



## بزرگواری مخصوص خداوند است

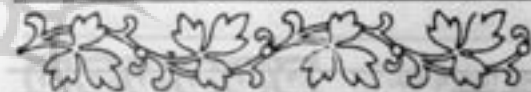
خداوند سبحان، این عزت و کبریائی را تنها برای خود برگزید و برای دیگر مخلوقاتش ممنوع کرد و آن دو صفت را بر آنها قرق نمود و تحریم کرد.

جسم: بمعنای قرقگاه. قدرتمندان جایی را در بیابان قرق می کردند برای شترها و گوسفند های خود که در آنجا بچرانند و مردم حق نداشتند در آن محدوده قرقگاه، حیواناتشان را ببرند. خلاصه «قرق» بمعنای این است که کسی دست درازی نکند. و خداوند عزت و کبریائی را قرقگاهی قرار داده که دست کسی به آنجا دراز نشود.

خرم: جای محترمی را گویند که کسی حق ندارد، در آنجا بی احترامی کند، و بدین لحاظ کلمه حرام استفاده می شود، پس این دو صفت چون خیلی احترام دارند، لذا بر دیگران حرام است و مخصوص خداوند می باشد.

«و اصطفاهما لجلاله و جعل اللعنة علی من نازعه فیهما من عاده».

و آنها را برای جلال شان خود برگزید و بر هر کس از بندگانش که بخواهد در این دو صفت با او منازعه و مقابله کند لعنت کرد و نفرین فرستاد.



## صفات جلال

عزت و بزرگواری تنها از آن کسی است که هرگز نقص و عیبی ندارد، پس کسی که سر تا پا عیب و نقص است، حق ندارد، خود را بزرگ بیند و در مقابل خداوند برای خود، شخصیتی قائل باشد. این دو صفت را خداوند برای خودش انتخاب و اختیار کرده است زیرا از هر عیب و نقیصی مبرا و منزّه است و از رحمت و واسع خود دور کرده است کسی را که بخواهد در این دو صفت بزرگ با

## بمناسبت درگذشت حضرت آیه الله خاتمی



از جهان رفت آنکه با پیر جماران یار بود در طریق عشرت و قرآن اولوالابصار بود آیت... مجاهد حجت حق خاتمی آنکه از عشق خدا در قلب شب بیدار بود غرق در بحر ولایت بود و در عرفان حق این جهانش دز نظرس خوار و بمقدار بود اسوه ایمان و تقوا و فضیلت در عمل ناشر اخلاق و عرفان هر دو در گفتمان بود سرسبز عمر عزیزش در بی احبای حق با زبان و با قلم در کوشش و بیکار بود

روز و شب بر اعتلای حرف حق در انقلاب بهر احبای عدالت دست او در گمار بود پیسرو خط اسام و مسوده تسانسید او شابع امر اسام و یسار او را یسار بود غیر خط باک رهبر نزد او مطرود بود دشمن خود کاهگی و راه استکبار بود باور درماندگان و داد خواه بی کسان بر ضعیفان با دل و جان باور و انصار بود بهر یزد و مسلمین مخلص آن سرزمین همچو خویشند منور مطلع الانوار بود

هم امام جمعه و هم مجری امر امام هم مرید روح حق در قول و در کردار بود یک هزار و چهار صد ساله جواز هجرت گذشت در ربیع الاول او را با خدا دیدار بود روز یسحه شنه و از قه گذشته بازده جای او جنات تحری نحبها الانهار بود از وفاتش عالم اسلام در غم است سینه هاسوزان و اشک از دیده گوهر یار بود از برای خاندان ارجمندش صبر و اجر آرزوی احمدی از خالص دادار بود

«اصفهان. عباس احمدی»